

# دانش اصول و وضع درسی آن

## در حوزه نجف

آیت الله شیخ بشیر نجفی

آیت الله شیخ بشیر نجفی، یکی از مراجع دینی حوزه علمی نجف اشرف است که مراتب علمی را نزد عالمان بزرگ آن دیار به پایان برده و صاحب آثاری همچون: رساله نفی بقا بر تقلید میت است. متن حاضر، گفت و گویی است با ایشان درباره حوزه نجف، سطح علمی و برنامه های آموزشی آن.

پژوهش و حوزه

با سپاس از شما که وقتی را در اختیار ما گذاشتید. به عنوان اولین پرسش بفرمایید که نظر شما در مورد توسعه مباحث علم اصول چیست؟

□ بسم الله الرحمن الرحيم. فزونی یافتن مباحث علم اصول، بیانگر گسترش و توسعه علم است که در هر علم نظری تا وقتی که باب اجتهاد مفتوح است و عمل اجتهاد جاری است و عقول کار می کند و اندیشه می نماید، طبیعی است. اگر این

وضع پیش نیاید، بیانگر آن است که در این علم، متفکر و عالمی نیست؛ پس وجود توسعه، گسترش و افزایش علم اصول و فقه، نتیجه طبیعی باز بودن باب اجتهاد- نزد امامیه اثنا عشریه- در اصول، فقه و دیگر دانش های نظری است که استنباط، متوقف بر آن علوم است. همیشه این توسعه و گسترش پیش می آید؛ اما عالمان و اهل فن باید در راه گزیده گویی و چکیده کردن بکوشند و مطالب مهمی را که علمای بزرگوار بدان رسیده اند به چنگ آورند تا این مطالب، مورد نظر و عنایت آیندگان و محققان قرار گیرد. چنان که صاحب کفایه (با گزیده نویسی تمام اصول در کفایه) انجام داد و این پس از آن بود که علم اصول بسیار گسترش یافت و کتاب های مفصلی در این باره نوشته شد؛ مانند هدایة المسترشدين شيخ محمد تقی اصفهانی، فصول، قوانین، اشارات الاصول و عناوین الاصول. کفایه در واقع خلاصه و فهرستی از کتاب های مفصلی است که در علم اصول و غیر آن نگاشته شده است.

هنگامی که علم اصول بسیار گسترش یافته بود، صاحب کفایه در اواخر عمر خویش و پس از آن که چند دوره اصول را تدریس کرد و شمار بسیاری از عالمان را تربیت نمود، چکیده و زبده مباحث خویش را با عنوان کفایة الاصول تألیف کرد. البته هدف از این کار، محدود کردن اندیشه اصولی ها یا تعیین حدّ و مرز برای گسترش اصول نبود، بلکه سروسامان دادن و مختصر نویسی و تلخیص مطالبی بود که اندیشه پیشینیان و متقدمان بدان جا رسیده بود. پس از این، راه برای مباحث دیگر گشوده شد و الان مباحث علم اصول گسترش یافته و در این باره کتاب های بسیاری نوشته شده است و می بایست کسی افکار و اندیشه های متأخران بعد از صاحب کفایه و معاصران وی را تلخیص و گزیده نویسی کند تا متن و اثر دیگری پدیدار گردد.

به نظر من آنچه صاحب کفایه نوشته است، کفایت می کند. تا کنون کسی نتوانسته است مانند اثر ایشان را بنگارد و علی رغم آن که بنده و دیگران اشکالات و بحث هایی داریم و چه بسا بسیاری از نظریه های صاحب کفایه را نپذیریم؛ مانند تقسیم دلالت به تصور و تصدیق، تقسیم حکم به کلی و جزئی و مطالب دیگری از



این دست، اما این بدان معنا نیست که من جایگزینی برای این کتاب سراغ داشته باشم. جمله‌ای در نجف اشرف معروف است که:

ثلاثة ليس لها نهاية الرسائل و المكاسب و الكفاية

تا کنون - به نظر قاصر بنده - از متاخران کسی نتوانسته اثری بیاورد که ما را از کفایه بی نیاز کند.

بی شک گسترش، توسعه و فرجه شدن مباحث در هر علم نظری که باب اجتهاد و استنباط در آن باز است، امری طبیعی به نظر می‌رسد؛ اما گاه برخی اشخاص، علم اصول را از مطالبی که بدان نیازی نیست - مثل برخی مباحث فلسفی - پیراسته نمی‌کنند که از شمار اینان محقق اصفهانی است. البته درباره‌ی ایشان شهادت می‌دهم که وی در نوشته‌ها و دقت علمی‌اش، یگانه‌ی زمانش بود. او بین تطهیر و تزکیه نفس که دارای مرتبه بسیار بالایی بود و وسعت فکر و نظری که خدای سبحان بدو عطا کرده بود، جمع نمود. من همیشه می‌گویم از شگفتی زمان یا از بی ارزشی دنیا نزد خدای سبحان است که مانند صاحب کفایه یا مثل شیخ انصاری و محقق اصفهانی از این دنیا رحلت کنند و مثل شیخ بشیر نجفی در دنیا بمانند. آنان از دنیا می‌روند و نزد رفیق اعلی در بهشت جاودان می‌مانند؛ اما دنیا برای امثال ما می‌ماند که باز یچه ما باشد.

محقق اصفهانی عاشق معقول بود و این، او را و می‌داشت هر جا بهانه و مجالی - گرچه اندک - می‌دید، وارد مطالب معقول شود و معقولات را با اصول بیامیزد.

آن کس که در فهم و ادراک مانند ایشان باشد، می‌تواند آن دو (اصول و معقول) را از هم جدا سازد. از این رو از استاد آیت الله ابوالقاسم خویی که از شاگردان برجسته محقق اصفهانی بود، نقل شده است که از ایشان درخواست شد مطالب محقق اصفهانی را بازگو کند. آیت الله خویی گفت: «مطالب ایشان عالی است و احدی از کسانی که در بحث من حاضر می‌شوند، نمی‌توانند آن مطالب را بفهمند، از این رو آن را برای هوشمندانی از نسل‌های آینده می‌گذارم».

پس می‌توان بسیاری از مطالب اصولی را از بسیاری مسائل فلسفی جدا کرد،



اما قسمتی از معقولات باید در علم اصول باشد. به نظر ناقص و گمان نارسای بنده، کسی نمی‌تواند علم اصول را که دانشمندان بزرگ و نیک اندیشان ما بدین مراتب والا رسانده‌اند، فرا گیرد و بفهمد مگر آن که در مبادی فلسفی ثابت قدم و راسخ بوده، دست کم بتواند منظومه سبزواری و قسمتی از امور کلی اسفار را تدریس کند. این پیشنهاد در واقع، کمترین نیاز دانش پژوه به معقولات است. از باب مثال: بحث قطع را که شیخ انصاری مطرح کرده است. انسان نمی‌تواند آن را بفهمد مگر آن که مقداری از معقول را بخواند و بداند؛ اما این که خواندنش زمان می‌برد و باعث عقب افتادگی می‌شود، حرف درستی است و چاره‌ای نیست. بلکه اگر کسی می‌خواهد خیلی زود هنگام و سریع خود را مجتهد بخواند می‌تواند برای خودش بنویسد که مجتهد است. چنان که برخی پیش تر این کار را کردند و مقابل اسمشان نوشتند که - العیاذ باللّه - آنان پیامبر یا امامند! به نظر قاصر بنده اجتهاد مطلق، تحفه‌ای کمیاب و عطر نفیس و گرانبهایی است.



**پیشنهاد:** گفتید که گسترش مباحث امری طبیعی است و غالباً کسی

مانند صاحب کفایه می‌آید و آن را تلخیص می‌کند؛ اما آیا خلاصه کردن

این حجم وسیع از مباحث در کتابی کوچک، منجر به ضایع شدن

بسیاری از مسائل مهم نمی‌شود؟

□ و لارطب و لایابس إلی فی کتاب مبین. هر ریز و درشتی در کتاب مبین وجود دارد و این شدنی است؛ چون زبان عربی، قابلیت شبیه اعجاز دارد که شاید از ویژگی‌های این زبان باشد که می‌تواند مطالب بسیاری را در جمله‌ای کوتاه بیان کند. شهید ثانی می‌گوید: «هزار فرع فقهی را از فرمایش لاضرر و لاضرار رسول اعظم استنباط می‌کنم»؛ اما به کسی نیاز است که این قفل‌ها و گره‌ها را بگشاید تا درها و مطالب را بیرون بکشد. یکی از یاران امام امیر مؤمنان (ع) ایشان را چنین توصیف می‌کند: «دانش از هر جانب او فوران می‌کند». می‌بایست کلام چنین باشد تا «خیر الکلام ما قلّ و دلّ» بشود. نه قصور (و نارسایی) در آن باشد و نه تقصیر و زیاد گویی.

فرمایش شما در مورد دوره سطح خوب است ؛ اما آیا نسبت به بحث خارج ، تلخیص و حذف مباحث ایجاد اشکال نمی کنند .

□ به نظر من پس از خلاصه کردن علم اصول ، دوره اصولی بحث خارج ، در ده

سال تمام می شود ؛ زیرا بحث خارج تحقیق مطالب است نه توسعه و گسترش آن ؛ مثلاً علی رغم وجود مجتهد مطلق ، کمتر شاگردی موفق می شود دوره کامل فقهی را بگذراند . پیشنهاد من آن است که طلبه وارد درس خارج نشود ، مگر زمانی که بتواند تدریس کند ، بلکه چندین بار کتاب های حوزه سطح مثل کفایه و مکاسب



را تدریس کرده باشد تا وقتی استاد مثلاً در مقدمه واجب می گوید : قبل کذا و قبل کذا بدانند یا بتواند قائل و گوینده را بشناسد ؛ اما این طور افراد خیلی کمند . آرزو دارم آن کسانی که در راه علم هستند ، عالم و عامل حقیقی و از یاران بالفعل امام (ع) باشند ؛ زیرا خداوند فرشتگان معصوم را در خدمت علم و طالبان آن قرار می دهد .

فرمایش : اگر امکان داشته باشد وارد بحث اصول عرفی و اصول عقلی یا فنی شویم ؛ به نظر شما تفکیک میان این دو لازم است ؟

□ به این مطلب اشاره داشتیم که می بایست مباحث عقلی را که نیازی به آن نداریم ، خلاصه کنیم ؛ گرچه طلبه چاره ای ندارد که مقداری از آن ها را بخواند . از باب مثال وقتی یکی از برادران پرسید : چگونه قطع می تواند طریقی و موضوعی باشد ، پاسخ او را تا آن جا که می فهمم دادم و گفتم : پسرم ! باید این طور اشکال کنی که متعلق حکم و موضوع حکم می بایست مصباً حکم و متصف به حکم باشد و حکم و وصف آن باشد ؛ اما قطع جز در ذهن ، وجودی ندارد . پس چگونه معقول است قطع موضوع حکم باشد؟! آیا کسی که اصلاً معقول نخوانده بلکه فقط خلاصه المنطق خوانده ، می تواند این مطلب را بفهمد؟ شیخ انصاری می گوید : «معلوم البولیه نجس» ؛ علم ،



وجودی ذهنی است و بول در خارج و واقع است. چگونه ممکن است بول با قید ذهنی موضوع باشد؟ آیا قطع می‌تواند نجس باشد؟ بنابراین، حل این سخنان مشکل و معماگونه چگونه با صرف خواندن خلاصه المنطق ممکن است و حال آن‌که عقل و خرد طالبان علم باید گسترده تر بوده و برای این‌گونه پرسش‌ها باز و آماده باشد.

بعضی فقها معتقدند مسائل فقهی نیازمند برخی قواعد اصولی اند، نه به همه آن‌ها. آنان این‌گونه قواعد اصولی را در ضمن آن مسائل فقهی مطرح می‌کنند؛ اما شاید بخواهند گستردگی مباحث اصول را محدود کنند یا علم اصول را از این‌که دانش فنی صرف باشد، بیرون آورند. شما با این شیوه موافقت می‌کنید؟

□ قواعدی که علم فقه بدان نیازمند است، دو گونه است:

نخست، آن‌هایی که در موارد محدودی و در بابی خاص یا فروعی معین به کار می‌آیند؛ مانند «قاعده امکان» و «اصالة الطهارة» که می‌توان این‌گونه قواعد را از اصول بیرون برد و در فقه داخل کرد؛ نیز مانند قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» در باب ارث. همچنین «مایضمن بصحیحه یضمن بفاسده» در فقه. فقیه به این‌گونه قواعد در ابواب معینی نیاز دارد و می‌تواند در آن باب‌ها قواعد را مطرح کند و در همان باب، از آن قواعد، نتایج را بگیرد.

دوم، قواعدی است که در تمام فقه یا در اغلب موارد فقهی بدان‌ها نیاز است؛ مانند استصحاب، برائت، حجیت خبر واحد، حجیت شهرت، حجیت اجماع و نظایر این‌ها یا برخی مباحث الفاظ همچون: «صیغة امر ظاهر در طلب است یا وجوب». به این امور، از آغاز تا انجام فقه نیازمندیم. در هر مورد ما نیازمند این قواعدیم و معقول نیست که فقیه در هر مسئله‌ای به تفصیل بدین مباحث بپردازد. در این صورت می‌بایست نتایج این قواعد را به صورت مستقل و از باب مقدمه علم فقه به دست آورد و نمی‌توان برای هر طلبه جدیدی آن‌ها را بحث کرد.

بله، در گذشته علم اصول نسبتاً مختصر بود و عالمان گذشته به بحث قواعد اصول به عنوان مقدمه‌ای برای علم فقه اکتفا می‌کردند. صاحب معالم تعریف علم اصول را نیاورده،





فقه را تعریف کرده، چون کتابش مقدمه موسوعه و مجموعه ای فقهی بوده است. نیز صاحب حدائق که از قواعد اصولی، از باب مقدمه بحث کرده است. همچنین برخی دیگر از علما مثل ابن ادریس که تنها به برخی مسائل علم اصول اشاره کرده اند؛ لکن با همه تلاش علمای صالح ما، علم اصول به این اندازه که الآن در ستون و کتب مشاهده می شود، نبود. چنان که علوم فلسفی نیز پیش تر بسیار مختصر بود. از این رو گفته می شد: «معلم کسی است که تمامی دانش ها را بداند» اما اکنون با گستردگی علوم، آیا کسی می تواند تمامی دانش ها را بداند؟! در گذشته برخی اعتقاد به این نظریه ای که گفتم داشتند؛ اما الآن اصول، علمی مستقل شده که مبادی، مقدمات، مباحث و نتایج خود را دارد.

**پیشنهاد:** مقصودمان این نبود که هر کس بخواهد در مباحث اصولی

دقت نظر کند، لازم است صرفاً وارد ابیحات عقلی شود؛ بلکه مرادمان این است که مثلاً تحلیلات دقیق و باریکی را که محقق اصفهانی مطرح می نمود، آیت الله بروجردی مطرح نمی کرد و این غیر از گسترش و توسعه است.

□ فرمایش شما درست است. ریزبینی و دقت، یک چیز است و گسترش، چیز دیگر؛ اما می توان نظریه ها را با عبارت مختصر مطرح کرد؛ مثل حذف مطالب غیر مهم و بسنده کردن به اصول مهم. مشکل این است که آنچه به نظر شما مهم است، چه بسا به نظر دیگران مهم نیست. چنان که در بحث مشتق یا بحث مقدمه واجب گفتیم؛ اما می توان درها را از صدف بیرون کشید و زواید را حذف کرد. مقصود از درس خارج و تدریس کتاب های اصولی، عبور و گذر نیست، بلکه تربیت دانش پژوه و طلبه و خلق انسانی اصولی است که پیش تر بشری عادی بود. نیز هدف، بنیان ساختاری جدید در عقل و خرد جوینده علم است.

**پیشنهاد:** برخی معتقدند، توسعه و گسترش دانش اصول، نتیجه

پیوستن برخی مسائل است که در فقه ثمره عملی ندارد. نظر شما

در این باره چیست؟

□ گاه بسیاری از عالمان اتفاق نظر دارند که مسئله ای معین، بی فایده است؛ در

حالی که فواید بسیار دارد ؛ مثل آنچه پیش تر در بحث مشتق گفتم . بسیاری می گویند این بحث ، خالی از مطالب یا برخی «تنبیها» است که صاحب کفایه و دیگران در بحث مشتق ذکر کرده اند ؛ مثل بسیط یا مرکب بودن و یا فرق مشتق لغوی و صرفی . گاه طلبه می پندارد این بحث ثمره ای ندارد ؛ اما چه بسا کسی جز من بیاید و فایده این مباحث را ثابت کند . در این صورت ، مسائلی که بحث می شود فایده دارد یا ندارد ، باید در علم اصول باقی بماند ؛ اما مسائلی که علما اتفاق نظر دارند که فایده ای ندارد - البته اگر چنین مباحثی یافت شود - باید از علم اصول حذف شود .

پیشرو: در دوره اصولی که تدریس کرده اید یا نوشته اید ، به نظر

شما کدام بحث ها ، علمی صرف و زاید بود و کدام مباحث عملی و کاربردی؟

□ هیچ کدام از اباحت موجود در کفایه را نمی توانم ترجیحاً ترك کنم ، بلکه همگی لازم است . این نظر قاصر بنده است .

پیشرو: به نظر شما ویژگی هایی که باید کتاب های درسی حوزه

دارا باشند ، کدامند؟

□ بسیاری اوقات ، طلاب عزیز بین شیوه درسی که در حوزه های علمیه نجف و قم عمل می شود ، و شیوه دانشکده و دانشگاه ها که در دنیا رعایت می شود ، خلط می کنند و معتقدند در دانشگاه ها کتاب و شیوه های آسان و غیر پیچیده ای وجود دارد که در زمان کوتاهی می توان به آسانی آن ها را گذراند ؛ اما ما باید سال های سال منتظر بمانیم تا برخی کتاب ها یا کمی از محتوای کتاب های موجود حوزه های علمیه را بفهمیم . علت خلط آن است که برخی طلاب مبتدی مثل من ، نتوانسته اند میان هدف و شیوه حوزه های علمیه و دانشگاه فرق بنهند . هدف از شیوه درسی مطرح در دانشکده ها و دانشگاه ها این است که دانشجویان ، دستاوردهای دانشمندان گذشته را در علوم جدیدی چون : تاریخ ، جغرافیا و شیمی فراگیرند تا پس از







فارغ التحصیل شدن، به گسترش و پیشرفت و ارتقا به مراتب بالاتر دست زنند و از این مرحله به مراحل دیگر ترقی نمایند. دانشجویان علاقه ای به زبان و واژه ها و تعبیراتی که دانشمندان گذشته به کار گرفته اند، ندارند؛ مثلاً در ریاضیات اصطلاحات مشکلی به کار گرفته می شد؛ اما اکنون آن ها را تبدیل به تعبیرات آسان تری کرده اند. گرچه همان مطالب است و حتی مطالب جدید دیگری را افزوده اند. به دلیل آن که زبان و شیوه تکلم و روش سخن گفتن در هر زبانی، هر از چندگاه و با گذشت زمان دگرگون می شود، به گونه ای که در یک وقت کلام روشن بود؛ اما پس از گذشت زمان، مجمل و سخت می شود. در نتیجه در هر مقطع زمانی نیازمند تغییر روش است.

اما هدفی که طلاب حوزه های علمیه در پی وصول به آن هستند، فقط رسیدن به مطالبی نیست که علمای گذشته بر آن دست یافته اند، بلکه هدف، رسیدن و فراگیری و فهم و ادراک مطالبی است که در قرآن آمده و ائمه اطهار(ع) آن ها را چهارده قرن پیش روایت کرده اند. ما می خواهیم همان مطالب و علوم را که هنوز با آن تعبیرات مانده است، بفهمیم و نمی توان بدین آموزه ها و مطالب رسید، مگر آن که طلبه چندین امر را تمرین و ممارست کند:

امر نخست، آن است که بر سخن گفتن و فهم و ادراک و فراگیری ادبیات و زبانی که متداول یا شایع در آن زمان بوده است، تمرین کند. منظورم زبان قرآن و روایات است. زبان عصر امیر مؤمنان(ع) و عصر امام صادق(ع) و امام باقر(ع) و امام کاظم(ع). همان زبانی که در زمان بنی امیه و بنی العباس رواج داشت؛ اما اگر خواستیم کتب درسی آسانی نگارش کنیم، باید به زبان و ادبیات خاص هر زمان باشد، نه به زبان گذشتگان و گرنه پیچیده و نا آشکار خواهد گشت؛ چون کلام روشن این زمان غیر کلام روشن زمان گذشته است. قرآن نزد اُمّی ها (درس نخوانده ها) که گربه می خوردند و آب گل آلود می نوشیدند و آدم هایی فرومایه و پست بودند، (آن گونه که حضرت زهرا(س) در خطبه شریفش می فرماید) روشن و واضح بود. گرچه بر الاغ سوار می شدند و در تنگنا می زیستند؛ زبان قرآن را می فهمیدند؛ ولی من و شما اکنون اگر بخواهیم

چیزی بفهمیم، از لغت نامه و قواعد بدیع و معانی و غیره کمک می‌گیریم. در این صورت کتاب‌های درسی که بدان زبان نوشته شده‌اند، چگونه باید باشند؟! این مطلب روشن است.

امر دوم، آن است که باید طلبه بکوشد از مطالب بسیاری که در عبارت مختصری گنجانده و نهفته است، استفاده کند. این شیوه در قرآن وجود دارد: لارطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین. شهید ثانی هزار فرع فقهی را از حدیث لاضرر و لاضرار استخراج کرده است. شاید آنچه ما استنباط نموده‌ایم، کمتر از واقع بوده و آنچه بر ما پوشیده ماند است، بیش از مقداری باشد که بر آن دست یافته‌ایم. پس باید این کتاب‌ها بدین اسلوب باشد؛ یعنی با عبارت مختصر که مطالب بسیاری را در بر دارد.

سومین امر که شایسته است در کتاب‌های درسی باشد، آن است که از طالب علم بخواهند درباره هر سخن و کلمه‌ای بیندیشد و بر هر مطلب و کلمه‌ای درنگ کند و به شتاب از مطلبی به مطلب دیگری نرود. مانند کسی نباشد که قرآن می‌خواند و از آن چیزی نمی‌فهمد. درس خواندن این گونه نیست و طلبه باید ممارست داشته، کلمه به کلمه تأمل کند و بیندیشد.



پرسش: آیا معتقدید شیوه درسی موجود در قم و نجف، شیوه‌ای است فرسنگی

است که بیان کردید؟

□ من نمی‌توانم درباره شیوه قم مناقشه کنم؛ اما در مورد حوزه علمیه نجف، شیوه موجود را برایتان عرض کردم.

پرسش: آیا کتاب‌های معالم و قوانین در نجف خوانده می‌شود؟

□ من چهار دوره قوانین درس داده‌ام.

پرسش: رسائل و کفایه چگونه؟

□ این دو کتاب از اول تا پایان در نجف خوانده می‌شود.

بِهَنْدَرْدَن: به نظر شما این کتاب‌ها کامل است و نیاز به تغییر ندارد؟

□ فعلاً این کتاب‌ها جایگزینی ندارد.

بِهَنْدَرْدَن: نظرتان درباره اصول فقه مرحوم مظفر چیست؟

□ مضت الدهور و ما اتین بمثله ولقد اتی فجعزن عن نظراته؛

[سال‌ها گذشت و مانند او را نزادند/گرچه زنان آمدند اما ناتوان از زایش مانند اویند]

این شعر در ستایش سیف الدوله است و من در مورد کفایه و رسائل و اصول فقه

آن را می‌خوانم. مظفر، نگارنده کتاب اصول فقه می‌گوید: «کتابش پر کردن جای

خالی و حلقه وصل بین معالم و کفایه است». وقتی خود ایشان به ضرورت معالم و

کفایه اعتراف دارد، چگونه می‌توان گفت کتاب ایشان (اصول فقه) ما را از معالم و

کفایه بی‌نیاز می‌کند؟!

بِهَنْدَرْدَن: به نظر شما اگر بخواهیم کتاب‌های جدیدی را به جای

کتاب درسی موجود در حوزه جایگزین کنیم، نویسنده این کتاب‌ها

چه خصوصیتی را باید داشته باشند؟

□ به نظر من، علاوه بر سه نکته‌ای که در سؤالات قبل در مورد ویژگی‌های کتاب

درسی حوزوی ذکر کردم، باید نویسنده، تسلط بر مطالب درسی به طور کامل داشته

باشد. علاوه بر این، بتواند مطالبی را که - مثلاً - شیخ انصاری در یک صفحه نوشته

است او در دو یا سه سطر بنویسد. از همه مهم‌تر این که به نفس طاهر و پاک و توفیق الهی

نیاز دارد. نقل است که مادر شیخ انصاری هیچ‌گاه بدون وضو به او شیر نداده است.

بِهَنْدَرْدَن: به نظر شما طلبه‌ای که می‌خواهد وارد دروس خارج شود و

طلبه قوی هم باشد، چه خصوصیتی باید داشته باشد؟

□ باید حداقل دو دوره این سه کتاب رسائل، مکاسب و کفایه را تدریس کرده

باشد؛ اما کتب قبل از این سه کتاب، نظیر معالم را حداقل ۵ دوره باید تدریس کرده

باشد. این اقل چیزی است که یک طلبه درس خارج خوان باید انجام داده باشد.



حضرت عالی چه انتظاری از طلاب درس خارج دارید؟

□ طلبه درس خارج باید پیش از آن که خدمت استاد برسد، بتواند اقوال و ادله را از منابع استخراج کند، طلبه باید - گرچه کم - توان اعتراض و اشکال بر اقوال داشته و بتواند مناقشه استاد را بفهمد که آیا درست بوده یا نه. باید پس از حضور در بحث خارج، با یکی از رفقاییش تفکر و تأمل داشته، و پس از مراجعه به مصادری که استاد معرفی کرده مباحثه کند. سپس اگر می تواند، آن بحث را بنویسد، هر چند برخی مطالب استاد ابتکار و حرف تازه ای باشد. البته من شدیداً مخالف نوشتن در هنگام تدریس، بلکه باید طلبه مقابل استاد، مانند آهن ربا باشد که آهن را به سوی خود جذب می کند. حتی باید چشم در چشم استاد بدوزد و دقت نظر داشته، متوجه حرکات و سکنات و فراز و نشیب صدای استاد باشد؛ زیرا (آهسته یا بلند سخن گفتن) نشانگر اهمیت یا عدم اهمیت مطالب است. نوشتن، ضبط و تثبیت گفتار استاد است، در حالی که گفتیم بحث خارج، ضبط آنچه استاد می گوید نیست، بلکه تحقیق و ارزیابی فرمایش استاد لازم است. طلبه نباید در طرح اشکال، بر استاد پیشی بگیرد و قطع سخن او ناپسند است. به نظرم این کاری نادرست است. از این رو من اغلب از استاد سؤال نمی کردم، مگر به ندرت؛ چرا که استاد بعد از پرسش، یکی از این دو کار را انجام می دهد: یا جواب درست تحقیقی را به بعد موکول می کند و یا می کوشد مرا ساکت نماید. بنابراین، قطع کلام استاد بی فایده است و من استفاده ای از آن نمی برم، بلکه وقت استاد و طلاب را بی فایده می گیرم. امیدوارم طلبه ها از این کار دوری کرده، هدفشان فهم و یادگیری باشد. اشکال و مناقشه یا باید پیش از درس باشد - اگر فرصت آن داده شود - یا پس از درس، گرچه در روز بعد.

با تشکر مجدد از حضور شما که دعوت ما را برای انجام

این گفت و گو پذیرفتید. در پایان اگر سخنی دارید بفرمایید.

□ از خدای سبحان تمنا دارم، این جلسه خالصانه برای خدای سبحان باشد و هدف دنیوی یا مادی در آن نباشد، و الحمد لله رب العالمین.

